

روشهای ترجمه عناصر متفاوت فرهنگی^۱

نویسنده: ولاد یویر ایویر

مترجم: سید محمد رضا هاشمی

خلاصه مقاله: در این مقاله نویسنده روشهای ترجمه عناصر متفاوت فرهنگی را بررسی می‌کند. این روشها عبارتند از: وامگیری، تعریف کردن، ترجمه تحت‌اللفظی، جایگزینی، واژه‌سازی، حذف کردن، افزودن و نیز ترکیبی از روشهای فوق. انتخاب روش مناسب برای ترجمه واژه‌ای با بار فرهنگی، به دو عامل بستگی دارد: الف) ماهیت واژه مورد نظر - بار معنایی semantic content آن واژه و شکل زبانی آن در زبان مبدأ و رابطه تبیینی contrastive relationship آن با معادل‌های احتمالی‌اش در زبان مقصد. ب) ماهیت فرآیند ارتباطی که واژه فرهنگی در آن ظاهر شده است - نقش function آن واژه در کنش ارتباطی act of communication مورد نظر. ۲

ترجمه روشی برای ایجاد ارتباط میان دو فرهنگ است. حتی می‌توان گفت اساساً مبادله عناصر مادی و غیر مادی دو فرهنگ بدون ترجمه ممکن نیست. دلیل این ادعا این است که میان زبان و فرهنگ رابطه‌ای ناگسستی وجود دارد و وارد کردن یک عنصر فرهنگی در فرهنگ دیگر (و در طرز تفکر افراد آن فرهنگ) مستلزم این است که صورت زبانی آن عنصر را نیز در زبان و فرهنگ مقصد وارد کنیم. انتقال صورت زبانی یک عنصر به فرهنگ دیگر در واقع کوششی است برای وارد کردن آن عنصر فرهنگی به فرهنگ دیگر. بنابراین، ترجمه یعنی ترجمه فرهنگها و نه ترجمه زبانها. کاسا کاراند

۱ - مشخصات این مقاله به قرار زیر است:

Vladimir Ivir, 1987. Procedures and Strategies for the Translation of Culture. *Indian Journal of Applied Linguistics*

۲ - برای آشنایی با اصطلاحات فنی act of communication, act, function به بخش توضیح چند اصطلاح، در

پایان همین مقاله رجوع کنید. م.

(۱۹۵۴) می‌گوید:

«مترجم در واقع فرهنگ را ترجمه می‌کند نه زبان را. این که می‌توانیم از زبانی به زبان دیگر ترجمه کنیم گواه بر این است که اولاً، در میان فرهنگهای مختلف مفاهیمی عام وجود دارد. ثانیاً، در زندگی انسانها تجارب مشترکی می‌توان یافت. ثالثاً، مردم سراسر جهان استعدادهای کم و بیش مشابهی دارند و بالأخره زبان و نحوه برقراری ارتباط میان انسانها ذاتی انسان است. فرد بدبین می‌تواند مدعی شود که غرور مترجم خود گواهی بر امکان ترجمه از زبانی به زبان دیگر می‌باشد. (۳۳۸)

سادگی یا دشواری ترجمه به میزان تشابه دو فرهنگ مبدأ و مقصد بستگی دارد. این سخن بسیار کلی است. در واقع مترجم، که کارش به ترجمه متن خاصی محدود است، با بخشی از فرهنگ مبدأ سروکار دارد، نه با کل آن. مترجم در پی آن است که بداند آیا عناصر خاصی از فرهنگ مبدأ که در متن آمده‌اند معادلهایی فرهنگی در زبان مقصد دارند یا ندارند. او هنگام مواجهه با عنصری از فرهنگ مبدأ که در فرهنگ مقصد معادل ندارد، می‌کوشد با روشهای گوناگون آن عنصر را به زبان مقصد منتقل کند. معمولاً هر گاه فرهنگ مقصد فاقد عنصر فرهنگی موجود در متن باشد، زبان آن فرهنگ نیز فاقد لفظی برای بیان این عنصر فرهنگی است. در این موارد وظیفه مترجم آن است که لفظ یا عبارت رسایی در زبان مقصد بیابد که به نحو مناسب معنی این عنصر متفاوت فرهنگی را به خوانندگان زبان مقصد انتقال دهد.

هدف این مقاله بررسی روشهایی است که مترجم می‌تواند در ترجمه عناصر متفاوت دو فرهنگ به کار گیرد. در این مقاله سعی من بخصوص در توضیح این نکته است که روشی که مترجم برمی‌گزیند به مفهوم عنصر فرهنگی مورد نظر، صورت زبانی آن و روابط تبیینی آن با معادلهای احتمالی اش در زبان مقصد، نقش ارتباطی (communicative function) آن در متن مبدأ و نیز نقش ارتباطی معادلهای احتمالی آن در زبان مقصد بستگی دارد.

در بحث از خلائهای فرهنگی باید بین خلائهای ناشی از تفاوت در نحوه نگرش به اشیاء و واقعیات (واقعیات خارجی و ماورای زبانی) و خلائهای ناشی از تفاوت در نحوه بیان همان واقعیات تمایز قائل شد. این تمایز هم مفید و هم لازم است. تفاوت در نحوه نگرش به واقعیات خارجی زمانی خلا فرهنگی ایجاد می‌کند که يك فرهنگ دارای عنصری باشد که فرهنگ دیگر فاقد آن است. اما تفاوت در نحوه بیان عنصر مشترك میان دو فرهنگ به این دلیل خلا ایجاد می‌کند که هر زبان، که نظامی نمادی است، به گفته سائپر (۱۹۴۹)، نه تنها به تجربه‌ای اشاره دارد که بدون کمک زبان به دست آمده، بلکه خود تجربه را نیز برای اهل زبان تعریف می‌کند. به عبارت دیگر، افراد دو زبان با توجه به نیازهای ارتباطی مختلف و ساخت زبانی متفاوتی که دارند ممکن است به جنبه‌های مختلفی از يك واقعیت خارجی واحد توجه کنند. در هر حال، خلا مفهومی نسبی است که در تقابل دو فرهنگ پیش می‌آید. افراد يك فرهنگ کمبود عنصری در فرهنگ خود را فقط با دیدن آن عنصر در فرهنگ دیگر درک می‌کنند،

همچنان که گویندگان يك زبان تا زمانی که با زبانی دیگر آشنا نشده‌اند تنها می‌توانند خصوصیات واقعیات خارجی را به شیوه‌ای که در زبان مادری خود فرا گرفته‌اند به لفظ در بیاورند.

مترجم با مشاهده تفاوت‌های فرهنگی یا زبانی در مورد يك واقعیت خارجی سعی می‌کند دو زبان و دو فرهنگ مورد نظر را با روشهای زیر به یکدیگر نزدیک کند: وامگیری، تعریف، ترجمه تحت‌اللفظی، جایگزینی، واژه‌سازی، حذف کردن و افزودن. در مورد روشهای فوق سه نکته قابل ذکر است: اول این که تنها برخی از روشهای فوق می‌توانند بار فرهنگی را به نحوی منتقل کنند که خلا فرهنگی از میان برود. اما برای دستیابی به معادل ارتباطی (communicative equivalence) می‌توان از همه روشهای فوق استفاده کرد. برای مثال، با جایگزینی یا حذف عنصر موجود در فرهنگ مبدأ نمی‌توان صاحبان فرهنگ مقصد را از خلا موجود در فرهنگشان آگاه کرد. واژه‌سازی نیز چندان مؤثرتر از به کارگیری واژه زبان مبدأ نیست، مگر این که واژه‌سازی به نحوی باشد که خصوصیات

واقعیت خارجی را به نحو ملموس به افراد زبان مقصد منتقل کند و آنان نیز این خصوصیات را از طریق واژه دریابند.

دوم این که برای انتقال کامل بار فرهنگی باید از ترکیب روشهای فوق سود جست (مثلاً وامگیری و تعریف، وامگیری و جایگزینی، واژه‌سازی و تعریف و غیره). سوم این که مترجم نباید در ترجمه عناصر متفاوت دو فرهنگ پیشاپیش تصمیم خاصی بگیرد، مثلاً بنابر این بگذارد که همیشه در برابر فلان واژه فرهنگی فلان معادل را بگذارد. مترجم باید در معادل‌یابی، کاربرد عنصر فرهنگی کنش ارتباطی را نیز در نظر بگیرد.

وامگیری: وامگیری یا استفاده مستقیم از واژه زبان مبدأ روشی متداول در ترجمه است. اگر واقعیت خارجی (فرازبانی) مورد نظر را قبلاً به نحوی (مثلاً از طریق تعریف، تصویر و غیره) به خواننده بشناسانیم، در این صورت وامگیری روشی مؤثر برای انتقال دقیق مفهوم از فرهنگی به فرهنگ دیگر می‌شود. به همین دلیل وامگیری اغلب با «تعریف» و «جایگزینی» همراه است. مزیت وامگیری این است که پس از این که واژه‌های را به عاریت گرفتیم، می‌توانیم آن را آزادانه در تمام بافتها (context) و روابط ترکیبی کلمات (collocation) زبان مبدأ به کار ببریم. استفاده از واژه‌های فرضی برای انتقال فرهنگ فی‌نفسه بهتر یا بدتر از استفاده از واژه‌های زبان مادری نیست. انتخاب، بستگی به میزان آشنایی افراد زبان مقصد با واقعیت خارجی مورد نظر دارد. برای مثال، کلمه Pub فقط در زبان انگلیسی به کار می‌رود. ممکن است مترجمی با به عاریت گرفتن این کلمه و با افزودن مختصر توضیحی بتواند همان معنایی را که مردم انگلستان از این کلمه می‌فهمند به خواننده خود منتقل کند. ۳

۳- برعکس، اگر مترجم انگلیسی زبان در ترجمه متون عرفانی اسلامی نتواند لفظ «میخانه» را با توجه به بار فرهنگی خاصی که دارد به لفظ واحدی در زبان انگلیسی بیان کند، می‌تواند کلمه میخانه را به عاریت بگیرد و در سرتاسر ترجمه خود این واژه را مستقیماً به کار ببرد. در ترجمه کتاب نان و شراب، محمد قاضی کلمه ایتالیایی «کافون» را عیناً در متن آورده و تنها در پانویس آن را تعریف کرده است: (کافون به زبان ایتالیایی یعنی دهقان بی چیز و فقیر). احتمالاً استدلال مترجم این بوده است که کلمه دهقان معنای مورد نظر را دقیقاً به خواننده منتقل نمی‌کند.

روش وامگیری را به دلایل چندی نمی‌توان در کلیه موارد تفاوت فرهنگی به کار برد. اولاً، وامگیری تنها در صورتی رواست که در متن مورد نظر یا بطور کلی در فرهنگ مقصد مکرراً استفاده شده باشد. محدودیت دیگر وامگیری این است که واژه وام گرفته شده باید به شکلی باشد که بتوان آن را در نظام آوایی و واژگان زبان مقصد به کار برد، مثلاً کلمات نامانوس از لحاظ آوایی و نگارشی یا کلماتی که استفاده از آنها از نظر نقش، جنس، تعداد، اشتقاق و غیره در زبان مقصد مشکل است، براحتی مورد پذیرش و استفاده افراد زبان مقصد قرار نمی‌گیرد. به همین دلیل استفاده از واژه‌های پیچیده زبان مبدأ دشوارتر از به کار بردن واژه‌های ساده آن زبان می‌باشد. همچنین وامگیری از زبانی که قبلاً از واژه‌های آن استفاده شده است ساده‌تر از وامگیری از زبانی است که واژه‌های آن در زبان مقصد کمتر رواج دارد. (برای مثال برای ایرانیان به عاریت گرفتن واژه‌های انگلیسی ساده‌تر از به عاریت گرفتن واژه‌های آلمانی است. م.) نکته قابل توجه دیگر تعداد واژه‌های وام گرفته شده در یک متن خاص است. استفاده بیش از حد از واژه‌های زبان مبدأ ارتباط میان خواننده و نویسنده را ضعیف می‌کند. موضع اجتماعی-زبانی (sociolinguistic) جامعه نسبت به واژه‌های زبان مبدأ نیز بر تصمیم مترجم در وامگیری واژه مؤثر است. استفاده از واژه‌های زبان مبدأ در زبانی که در آن واژه خارجی کمتری به کار رفته است دشوارتر از استفاده از آنها در زبانی است که نسبت به این گونه واژه‌ها حساسیت کمتری دارد.

تعریف: در این روش مترجم با استفاده از آنچه افراد زبان مقصد درباره عنصر متفاوت فرهنگی می‌دانند، آنچه را نمی‌دانند تعریف می‌کند. به عبارت دیگر، تعریف کردن یعنی تغییر مجهول به معلوم یا تغییر غیر مشترکات به مشترکات. برای مثال ممکن است فرهنگ کشوری فاقد حقوق عرفی (common law) باشد. مترجم می‌تواند با ذکر مشخصات زیر این مفهوم را برای افراد آن فرهنگ تعریف کند: «قوانین مبتنی بر رسوم، عرف یا تصمیمات و آرای دادگاههای حقوقی». تجارب انسانها هر چند منحصر به فرد نیز باشد از زبانی به زبان دیگر قابل تعریف است. اگر تعریف جامع باشد، می‌تواند تا اندازه‌ای بار فرهنگی مفهوم مورد نظر را انتقال دهد. بزرگترین نقص این روش این است که با تعریف کردن طول ترجمه زیاد می‌شود و ترجمه زشت جلوه می‌کند و به این دلیل معمولاً این روش نقش تکمیل کننده دارد و به تنهایی کار بردی ندارد. معمولاً تعریف با وامگیری همراه است. پس از آن که واژه را عیناً در زبان مقصد وارد کردیم، آن را در متن یا در پانویس تعریف می‌کنیم. به این سبب نمی‌توان این روش را در مورد واژه‌هایی که در متن زیاد تکرار می‌شوند به کار برد.

جدا از این اشکال، وقتی مترجم واژه‌ای را تعریف می‌کند مجبور است در مقایسه با متن اصلی لفظ بیشتری به کار ببرد (overtranslation) و در نتیجه بر آن واژه تاکید کند، حال آن که چنین تأکیدی در متن اصلی نبوده است. برای تعریف یک عنصر فرهنگی نخست مترجم باید ببیند آیا این عنصر فرهنگی با تمام ارزش ارتباطی (communicative value) خود مورد نظر نویسنده متن بوده است یا این که صرفاً به عنوان «زمینه فرهنگی» در متن آمده است. در مورد اول تعریف عنصر فرهنگی لازم و جایز است، اما در مورد دوم خیر. برای مثال اگر کلمه block در متنی درباره معماری شهری آمریکا

ظاهر شود، تعریف آن در ترجمه ضروری است: «بخشی از شهر که از هر طرف به خیابان محدود است.» یا «بخشی از خیابان که خیابانهای متقاطع آن را در بر گرفته باشند.» اما اگر در داستانی جمله *We used to live in the same block.* از زبان یکی از شخصیت‌های داستان نقل شود، تعریف واژه *block* به شکل فوق در ترجمه متن مناسبتی ندارد. به عبارت دیگر با توجه به این که در مورد اول *block* به معنی تخصصی آن در معماری مورد نظر نویسنده بوده است، «تعریف» يك ارزش ارتباطی است. اما در مورد دوم *block* به معنی غیر تخصصی و عمومی آن مورد نظر بوده است و لذا «تعریف» نه تنها لازم نیست، بلکه به شکل بیان نویسنده در داستان لطمه می‌زند.

ترجمه تحت اللفظی: ترجمه تحت اللفظی گاهی به عنوان روشی برای پر کردن خلاهای لغوی و فرهنگی در ترجمه به کار می‌رود. این روش نیز مانند روشهای قبلی مزایا و ضعفهایی دارد. در ترجمه هر واژه یا عنصر فرهنگی با توجه به کنش ارتباطی مورد نظر باید دقیقاً ضعفها و مزایای هر روش را سنجید و آن گاه روش مناسب را انتخاب کرد. مهمترین مزیت این روش وفادار بودن آن به عبارت اصلی در زبان مبدأ و رسا بودن آن در زبان مقصد است. برای مثال ترجمه تحت اللفظی عبارت انگلیسی *labor-intensive production* به *radno intenzivna proizvodnja* در زبان صرب و کروآتی ترجمه‌ای رساست، چون هم مفهوم اصلی بدرستی منتقل شده است و هم صربها مطلب را بسادگی درمی‌یابند. ترجمه تحت اللفظی بیش از همه در مورد واژه‌هایی به کار می‌رود که در دوزبان و فرهنگ مبدأ و مقصد به واقعیت خارجی یکسانی اشاره می‌کنند ولی بیان متفاوتی از آن واقعیت دارند. ساختار این گونه واژه‌ها در زبان مبدأ به نحوی است که می‌توان آنها را بسادگی به روش تحت اللفظی به زبان مقصد ترجمه کرد. در مثال فوق، هم محتوی و هم نحوه بیان عبارت انگلیسی با معادل آن در زبان صرب و کروآتی انطباق دارد. این نوع تولید قبل از آن که مفهوم فوق از طریق ترجمه تحت اللفظی به زبان صرب و کروآتی وارد شود، در یوگسلاوی وجود داشته است. بنابراین، می‌توان گفت نبودن واژه مناسب در زبان صرب و کروآتی تا قبل از استفاده از واژه بالا صرفاً تصادفی بوده است. بیان خاص این مفهوم در زبان انگلیسی - که ساختار خاصی شامل اسم و ترکیب توصیفی دارد - سهولت به بیان مشابهی در زبان صرب و کروآتی ترجمه شده است.

ترجمه تحت اللفظی عناصر فرهنگی همیشه به این سادگی نیست. وقتی واقعیت خارجی در دو فرهنگ از جهت خاصی متفاوت است، ترجمه تحت اللفظی به تنهایی نمی‌تواند خلا را پر کند. مثلاً مترجم انگلیسی زبان ممکن است عبارت زیر را از زبان صرب و کروآتی *Osnorna organizacija* *udruzenog rada* تحت اللفظی چنین ترجمه کند: *basic organization of associated labor*. اگر خواننده گمان کند از این عبارت مقصود نویسنده را درک می‌کند فقط خود را گول زده است، زیرا معنایی که صربها از این عبارت می‌فهمند این است: شرکت تجاری یا بخشی از آن که دارای فرآیند تولید معین و حسابرسی مستقل است و به دست خود کارگران اداره می‌شود. دلیل اصلی استفاده از روش ترجمه تحت اللفظی دقت این روش در انتقال معنی است، اما در ترجمه عبارت فوق مترجم به هیچ وجه به این هدف دست نیافته است. بدیهی است از ترجمه تحت اللفظی فوق خواننده می‌تواند نکته مهمی دربارهٔ

این عبارت درك كند. خواننده از نارسا بودن معنی عبارت می‌فهمد که باید بار فرهنگی خاصی در عبارت اصلی نهفته باشد. ترجمه تحت اللفظی در مورد واژه‌ها و عبارات فرهنگی، حقوقی، فلسفی، علمی یا سیاسی که اهمیت معنایی بخصوصی دارند و درك كامل آنها به تفسیر خواننده نیز نیازمند است روش مناسبی است. تکرار زیاد این واژه‌ها و استفاده مکرر از آنها در متون معتبر باعث می‌شود این واژه‌ها سرانجام در زبان مقصد پذیرفته شوند و مرجع آنها بتدریج در فرهنگ مقصد شناخته شود.

گاه حاصل ترجمه تحت اللفظی عبارتی است که با عبارتی که در زبان مقصد است ولی معنایی متفاوت دارد تراحم پیدا می‌کند. در این مورد از این روش استفاده نمی‌کنیم. برای مثال عبارت *drustveni radnik* در زبان صرب و کروآتی تقریباً مترادف با *civic leader, public figure* یا *political activist* می‌باشد. بنابراین، ترجمه تحت اللفظی این عبارت به *social worker* که در زبان انگلیسی معنای خاصی دارد کاملاً غلط است و باعث سوء تفاهم می‌شود. ۴

همچنین وقتی که ترجمه تحت اللفظی، ساختاری مغایر با دستور زبان مقصد داشته باشد از این روش استفاده نمی‌کنیم. برای مثال ترجمه تحت اللفظی عبارت انگلیسی *person-to-person call* در زبان صرب و کروآتی می‌شود *rosoba-asobi poziv* اما زبان صرب و کروآتی فاقد چنین ساختار توصیفی است. از چنین ترجمه‌ای که منجر به تغییر دستور زبان مقصد می‌شود باید اجتناب کرد. ترجمه تحت اللفظی عناصر فرهنگی، تعبیرهای غیر طبیعی و غیر مصطلح متفاوتی را به وجود می‌آورد که پذیرش آنها در فرهنگ مقصد به نقش ارتباطی عنصر فرهنگی مورد نظر و به میزان حساسیت افراد فرهنگ مقصد نسبت به تداخل زبانی (*interference*) و استفاده از واژه‌های بیگانه بستگی دارد.

نکته دیگر در مورد ترجمه تحت اللفظی مسأله نسبی بودن خلاهای فرهنگی است. اگر چه خلا ظاهرأ «مقوله یا این یا آن» (*either-or phenomenon*) می‌باشد، ولی باید گفت خلا مطلق نیست، بلکه تنها شامل بخشهایی از فرهنگ مقصد می‌شود. برای مثال مفاهیم تقریباً مشابه *minuli rad* و *past labor* (سابقه کار) در زبانهای صرب و کروآتی و انگلیسی وجود دارند و شاید تصور شود می‌توان آنها را به جای یکدیگر به کار برد. اما معنایی که انگلیسی‌ها و صربها از این دو واژه می‌فهمند کاملاً متفاوت است. عبارت انگلیسی *past labor* فقط در زبان تخصصی اقتصاد سیاسی به کار می‌رود، اما معادل صرب و کروآتی آن علاوه بر مورد فوق در بحث از حقوق ویژه کارگران (افزایش حقوق، حق بیمه، مرخصی سالیانه، مستمری بازنشستگی و غیره) که ناشی از سابقه خدمتی آنان در رشد سرمایه کارخانه می‌باشد، نیز به کار می‌رود. بدیهی است در این مورد، انتخاب روش ترجمه تحت اللفظی یا تعریف (میزان کمک کارگر در گذشته به رشد سرمایه کارخانه) به ارزیابی مترجم از مخاطب خود بستگی دارد.

۴ - مثل این که عبارت انگلیسی *social worker* در فارسی به جای «مددکار اجتماعی» به «کارگر اجتماعی» ترجمه شود. کلمه «کارگر» در فارسی بر خلاف *worker* در انگلیسی گستردگی و شمول معنایی ندارد و به گروه خاصی اطلاق می‌شود. م.

جایگزینی: در مواردی که دو عنصر فرهنگی متعلق به دو فرهنگ در بخشی از معنی مشترکند، مترجم از روش جایگزینی استفاده می‌کند. در این موارد نیز خلا فرهنگ نسبی است. در واقع فرهنگ مقصد فاقد عنصر مورد نظر در فرهنگ مبدأ نیست بلکه عنصری تقریباً مشابه آن دارد. مترجم با استفاده از این شباهت واژه فرهنگ مقصد را به عنوان معادل کامل واژه فرهنگ مبدأ به کار می‌برد. البته تصمیم‌گیری در این مورد ساده نیست و به سختی فرهنگی دو عنصر مورد نظر بستگی دارد. در این روش مترجم، بر خلاف روش ترجمه تحت اللفظی، در انتخاب خود تحت تأثیر واژه زبان مبدأ نیست، زیرا زبان مقصد خود برای بیان آن مفهوم واژه مناسبی دارد. دریافتن جانشین، توجه مترجم معطوف به این نکته است که آیا معادل پیشنهادی او معنای مورد نظر را به خواننده انتقال می‌دهد یا نه.

مزیت روش جایگزینی روشن بودن معانی زبانی و فرهنگی معادلهای برای خواننده است. آشنایی قبلی خواننده با معادلهای مانع از سرگردانی او در درک مطلب می‌شود. اشکال مهم این روش این است که مفاهیم دو فرهنگ مبدأ و مقصد را یکسان جلوه می‌دهد و بدین ترتیب خواننده متوجه اختلاف دو فرهنگ نمی‌شود.

تصمیم مترجم در استفاده از روش جایگزینی مبتنی بر ارزیابی دقیق وی از نقش ارتباطی عنصر فرهنگی مورد نظر و موقعیت مترجم در برابر مخاطب خود است. جایگزینی وقتی میسر است که عنصر فرهنگی مورد نظر نقشی جنبی در متن داشته باشد نه این که درک کل مطلب منوط به درک آن باشد. اگر احتمال بدهیم خواننده نمی‌تواند معنای ترجمه تحت اللفظی را بدرستی درک کند یا معنای واژه‌های وام گرفته شده را بفهمد و تعریف نیز عنصر مورد نظر را از آنچه هست مهمتر جلوه می‌دهد، در این صورت استفاده از روش جایگزینی الزامی و یا بهتر است بگوییم توجیه پذیر است.

هیچ ملاک قطعی برای تعیین این نکته وجود ندارد که آیا استفاده از روش جایگزینی به نقش ارتباطی عنصر فرهنگی بستگی دارد یا به موقعیت ارتباطی که ترجمه در آن صورت می‌گیرد. بطور کلی مترجم به حسب موردی که پیش می‌آید تصمیم می‌گیرد. مترجم پیشاپیش تصمیم نمی‌گیرد که در ترجمه فلان واژه همیشه و بدون توجه به متن، فلان معادل را جایگزین کند. تصمیم مترجم را می‌توان نقد و بررسی کرد. مترجم نیز می‌تواند از تصمیم خود دفاع کند، زیرا درک فرآیند ارتباط در ترجمه بطور کلی امری نسبی است. مترجم به عنوان دریافت کننده پیام در هنگام ارزیابی عناصر فرهنگی پیام می‌کوشد بفهمد آیا نویسنده بر عناصر فرهنگی متن تأکید دارد یا نه. ارزیابی مترجم یا درست است یا نادرست. درست بودن ارزیابی مترجم به این معنی است که او مقصود نویسنده را بدرستی درک کرده است. نادرست بودن ارزیابی مترجم یا ناشی از ضعف وی در درک صحیح پیام نویسنده است یا نتیجه ضعف نویسنده در بیان صریح مقصود خود. از طرف دیگر مترجم به عنوان فرستنده پیام توانایی مخاطب خود را در درک عناصر فرهنگی پیام ارزیابی می‌کند. در این جا نیز ممکن است ارزیابی او درست یا لااقل در مورد گروهی از مخاطبان نادرست باشد.

یکی دیگر از مواردی که ملاک قطعی برای قضاوت در باره آن وجود ندارد این است که دو عنصر فرهنگی تا چه حد باید به یکدیگر شبیه باشند که بتوان آنها را به جای یکدیگر به کار برد.

معمولاً عناصر فرهنگی که به جای یکدیگر به کار می‌روند یا ویژگیهای مشترکی دارند و یا نقش مشابهی در دوزبان ایفا می‌کنند. این که استفاده از روش جایگزینی به وجود چه ویژگیها و چه نقشهایی بستگی دارد در متنی که ارتباط در آن صورت می‌گیرد تعیین می‌شود. نخود و تخم مرغ وجه مشترکی ندارند جز این که نمی‌توان تفاوت میان نخودها و تخم مرغهای مختلف را بسادگی تشخیص داد. همین ویژگی باعث شده است که در دوزبان انگلیسی و صرب و کروآتی از یکی به جای دیگری استفاده شود. انگلیسیها در مورد شباهت دو چیز به یکدیگر می‌گویند: «مثل دو نخودند» و صربها می‌گویند: «مثل دو تخم مرغند».

واژه‌سازی: واژه‌سازی یکی از روشهای ممکن برای انتقال مفهوم از فرهنگی به فرهنگ دیگر و پر کردن خلا فرهنگی است. از این روش کمتر از سایر روشها استفاده می‌شود زیرا واژه‌سازی از یک سو به خلاقیت و نبوغ مترجم و از سوی دیگر به توانایی فکری و درک خواننده بستگی دارد. واژه‌ای که مترجم می‌سازد بدون شک از واژه‌های بیگانه معادل آن رساتر است، اما نسبت به واژه‌هایی که بطور طبیعی و در چارچوب تجارب و نیازهای فرهنگی ساخته می‌شود و تحول می‌یابد ثقیلتر است و به دشواری فهمیده می‌شود.

دلیل دیگر برای عدم تمایل مترجم به واژه‌سازی این است که مترجم مطمئن نیست آیا کار او مورد قبول اهل زبان واقع می‌شود یا نه، زیرا نتیجه کار او در دراز مدت معلوم می‌شود. اهل زبان گاه از میان دو واژه پیشنهادی یک مترجم یکی را بر احتی می‌پذیرند اما واژه دیگر را نامانوس می‌شمارند. واژه‌سازی به روشهای مختلف انجام می‌شود: ابداع واژه، ساخت واژه ترکیبی، ساخت واژه به نحوی که اجزای متشکل آن از نظر معنایی برگردان اجزای واژه خارجی باشند و گسترش حیطه معنایی واژه. متداولترین روش واژه‌سازی ایجاد روابط ترکیبی (collocation) جدید میان کلمات است؛ ترکیبهایی بدیع یا معمولی که اغلب برای توصیف یا تعریف به کار می‌روند و بیانگر مفاهیم فرهنگ بیگانه می‌باشند.

مترجم وقتی واژه می‌سازد که موقعیت ارتباطی، امکان تعریف کردن یا ترجمه تحت‌اللفظی را به او نمی‌دهد و موضع اجتماعی - زبانی افراد زبان مقصد نیز به او اجازه نمی‌دهد از واژه‌های زبان مبدأ استفاده کند و جایگزین نیز نمی‌تواند مفهوم مورد نظر را منتقل کند. مزیت واژه‌سازی - به شرط آن که راه دیگری در اختیار مترجم نباشد - این است که واژه یا ترکیب ساخته شده از نظر فرهنگی خنثی است و آماده پذیرش و انتقال معنای مورد نظر (و در صورت لزوم معنای ضمنی connotation) عنصر فرهنگ مبدأ می‌باشد. اما خنثی بودن لغت از نظر فرهنگی به نوبه خود باعث می‌شود خاستگاه فرهنگی عنصر مورد نظر مخفی بماند.

حذف کردن: استفاده از روش حذف کردن در انتقال مفاهیم فرهنگی نه تنها به ماهیت مفهوم فرهنگی مورد نظر بلکه به موقعیت ارتباطی مربوطه نیز بستگی دارد. مترجم زمانی به حذف کردن متوسل می‌شود که به کمک روشهای دیگر می‌تواند مفهوم مورد نظر را به زبان مقصد انتقال دهد، اما انتقال مفهوم خواننده را از درک پیام دور می‌کند. مثلاً در ترجمه عبارت آلمانی *guten appetit* به زبان

انگلیسی مترجم می‌تواند یا از عبارت فرانسوی *bon appetit* استفاده کند (در صورتی که در زبان انگلیسی معادل مناسبی وجود نداشته باشد) یا این که عبارت آلمانی را نقل به معنی (*paraphrase*) کرده، با توجه به موقعیت ارتباطی مورد نظر از عبارات *enjoy your meal* یا *have an enjoyable meal* استفاده کند. اگر مترجم تشخیص دهد در چنین موقعیتی مردم انگلوساکسون سخنی رد و بدل نمی‌کنند و آوردن هر معادلی برای این عبارت تأکیدی ایجاد می‌کند که مورد نظر نویسنده نبوده است در این صورت می‌تواند این عبارت را به کلی حذف کند چنان که گویی در متن مبدأ چنین عبارتی وجود نداشته است.

اضافه کردن: گاه مترجم مجبور است هنگام ترجمه برخی مفاهیم فرهنگی، اطلاعات اضافی به خوانندگان بدهد، نویسنده به دلیل آشنایی خواننده با برخی مفاهیم فرهنگی از توضیح آنها خودداری می‌کند ولی در مواردی که احساس می‌کند خواننده به اندازه خود او از عنصر فرهنگی خاصی آگاهی ندارد، با افزودن توضیح خلا اطلاعاتی میان خود و خواننده را پر می‌کند. در مواردی که مترجم تشخیص می‌دهد خواننده ترجمه فاقد اطلاعات لازم برای درک عنصر فرهنگی مورد نظر است، با افزودن توضیح ارتباط خواننده را با متن برقرار می‌کند. برای مثال در ترجمه جمله‌ای از زبان صرب و کروآتی به انگلیسی مترجم مجبور به افزودن اطلاعاتی به جمله اصلی شده است. برگردان فارسی ترجمه انگلیسی چنین است (اطلاعات اضافی را در داخل پرانتز آورده‌ایم):

بنای یادبود نویسنده (متن سرود ملی کُرت) - سرزمین زیبای پدری ما - در دره

زیبایی در (منطقه) هروآتسکوژاگورج (در شمال غربی) کُرت قرار دارد.

از مباحث گذشته چنین نتیجه می‌گیریم که برای ترجمه مفاهیم متفاوت فرهنگی روش واحدی وجود ندارد که در تمام موقعیتهای ارتباطی و در ترجمه انواع مفاهیم فرهنگی کاربرد داشته باشد.

همچنین در ترجمه انواع متون یا ترجمه یک نوع متن خاص نیز نمی‌توان روش معینی را از پیش تعیین کرد. و بالاخره این که برای هیچ واژه فرهنگی معادل واحدی وجود ندارد که مترجم بتواند در کلیه موقعیتهایی که آن واژه ظاهر می‌شود از آن معادل استفاده کند. مترجم باید با توجه به عوامل زیر از میان روشهای موجود روش مناسبی را برگزیند: ۱- ماهیت واژه مورد نظر (یعنی بررسی بار معنایی *semantic content* و صورت زبانی *linguistic expression* آن در زبان مبدأ و روابط تباینی آن با معادلهای احتمالی‌اش در زبان مقصد) ۲- ماهیت فرآیند ارتباطی که واژه مورد نظر در آن قرار دارد. (به عبارت دیگر نقش *function* آن واژه در کنش ارتباطی *act of communication* مورد نظر)

در انتخاب روش مناسب برای ترجمه یک واژه فرهنگی، مترجم به جایگاه *status* آن واژه در فرهنگ مبدأ و به شکل زبانی آن در دو زبان و در دو متن مبدأ و مقصد توجه و بر آن اساس عمل می‌کند.

انتخاب از میان روشهای فوق ترتیب خاصی دارد. برای مثال وامگیری، واژه‌سازی، ترجمه تحت اللفظی و تعریف به ترتیب و بادقت و وضوح بیشتری بار فرهنگی واژه زبان مبدأ را انتقال می‌دهند در حالی که جایگزینی و حذف بار فرهنگی واژه را از میان می‌برد و اضافه کردن نیز اطلاعاتی را در

اختیار خواننده قرار می‌دهد که در متن مبدأ نهفته بوده و به لفظ در نیامده است. اگر مقصود نویسنده بحث در باره جنبه‌ای خاص از فرهنگ مبدأ باشد، در این صورت مترجم چاره‌ای جز انتقال بار فرهنگی به زبان مقصد ندارد. اما اگر واژه فرهنگی مورد نظر بطور اتفاقی در متن ظاهر شده و نقش آن صرفاً انتقال اطلاعات زمینه به خواننده است، مترجم با مشکلی دوگانه روبه‌رو می‌شود: بار فرهنگی را انتقال دهد؛ اگر مترجم امانت رارعايت کند و این قبیل واژه‌های فرهنگی کم اهمیت از نظر انتقال مفهوم را ترجمه کند بر ارزش و نقش آنها در متن تأکید کرده و این با مقصود نویسنده تعارضی دارد. اگر مترجم با جایگزینی یا حذف، از بیان آن چشم‌پوشی کند، در این صورت خواننده در نمی‌یابد که متن در موقعیت فرهنگی متفاوتی نوشته شده و حاوی مفاهیم فرهنگی متفاوتی بوده است. در چنین مواردی، راه حل معینی وجود ندارد، و در هر مورد مترجم بر حسب تشخیص خود عمل می‌کند.

توضیح چند اصطلاح:

Function: این کلمه در زبانشناسی به معانی متعددی بکار می‌رود. یکی از معانی رایج آن به رابطه دستوری میان یک کلمه (فاعل، فعل، مفعول و غیره) و اجزای دیگر جمله اشاره دارد. مراد از function در این مقاله نقش عبارت یا به تعبیر دقیق‌تر مقصود نویسنده یا گوینده از عبارت می‌باشد. برای مثال به جملات زیر توجه کنید:

۱- کتاب را به من بده.

۲- سر چهارراه به دست راست بپیچ.

۳- سری به ما بزن.

۴- این لباس را هم امتحان کن.

از نظر دستوری، هر چهار جمله فوق به «وجه امری» بیان شده‌اند. با وجود این، نقش معنایی یا ارتباطی آنها کاملاً متفاوت است. در جمله اول، با توجه به تکیه و آهنگ صدای گوینده، منظور گوینده یا دستور دادن (ordering) و یا خواهش کردن (requesting) می‌باشد. اما در جمله دوم منظور گوینده راهنمایی کردن (instruction) است. جمله سوم نوعی دعوت غیر رسمی (informal invitation) است در حالیکه جمله آخر پیشنهادی (suggestion) در بر دارد. هر یک از منظورهای فوق را «نقش» می‌نامیم.

Act: (کنش). در زبانشناسی هر بیان اعم از نوشتاری، یا گفتاری یک «کنش» نامیده می‌شود. تقریباً هر بیان، «نقش» خاصی دارد که همان منظور گوینده یا نویسنده است. مثلاً تعریف کردن یک واژه یک کنش است که به منظور بیان ویژگی‌های آن واژه انجام می‌شود. در حالیکه «استدلال کردن» کنش دیگری است که هدف آن اثبات یا رد نکته‌ای است. دو واژه act و function معمولاً با واژه communication (انتقال پیام) یا شکل صفتی آن communicative (ارتباطی) به کار می‌روند. بنابر این معنای عبارتهای ترکیبی communication act یا act of communication «کنش انتقال پیام» یا communicative act «کنش ارتباطی» عبارتست از «مقصود نویسنده یا گوینده از بیان مطلب در یک موقعیت ارتباطی خاص».

زبانشناسان «نقشهای زبانی» language functions را به صورتهای مختلف تقسیم کرده‌اند. برخی از مهمترین

این نقش‌ها عبارتند از: «تعریف کردن» (definition)، «توصیف کردن» (description)، «تجزیه و تحلیل» (analysis)، «پیشنهاد دادن» (suggestion)، «مثال زدن» (exemplification)، «استدلال کردن» (argumentation)، «خواهش کردن» (requesting)، «دستور دادن» (instruction) و غیره. بنابراین یک جمله علاوه بر بار معنایی (semantic content) دارای کنش خاصی نیز می‌باشد. مترجم باید کنش مربوطه را درک کند و آن را به ترجمه انتقال دهد.

چه بسا مترجمی جمله‌ای را نقل به معنی کرده و بظاهر وظیفه خود را پایان یافته می‌داند، اما در واقع نتوانسته است مقصود نویسنده و کنش مورد نظرویی را بدرستی دریابد و ترجمه کند. در بررسیهای زبانشناختی برخی متون ترجمه شده و مقایسه آنها با متن اصلی، نمونه‌های زیادی از این گونه بدفهمی مترجمان دیده می‌شود.

Context: (بافت): آنچه قبل و بعد از یک کلمه، عبارت یا جمله قرار می‌گیرد و به درک معنای خاص آن کلمه یا عبارت کمک می‌کند، «بافت» نامیده می‌شود. برای مثال، واژه loud در دو بافت جداگانه زیر دو معنای کاملاً متفاوت دارد. این کلمه در عبارت loud music به معنای «پرسر و صدا» می‌باشد اما در عبارت a dress with a loud pattern معنی «زننده و جلف» می‌دهد.

بار معنایی یک جمله بیش از آنکه به مفهوم تک تک کلمات آن بستگی داشته باشد به بافتی که کلمات در آن قرار دارند وابسته است. برای درک دقیق معنی، مترجم باید به بافتی که کلمه یا عبارت در آن ظاهر می‌شود توجه کند و کلمه را جدا از بافت خود معنی نکند.